

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

نعمت الله مختارزاده

شهر اسن - المان

25 دسمبر 2011

گذر هائی در فیس بک

(گذر سی و سوم)

جناب محترم معظم محمد ابراهیم "زرغون" به ارتباط گذر
سی و دوم و پاسخ سروده "التجای نوازش" چنین سروده،
و باز هم به تعریف این نمله پرداخته اند:

Zarghoon Mohammad Ibrahim

استاد معظم جناب نعمت الله مختارزاده شاعر گران ارج و
برگزیده! در این کهنه رباط و دنیای خودپسندی، خودخواهی
، خودشیفتگی و خودبینیها که طریقه و مشرب شیطان لعین
مردود بوده و هر آن نفس سرکش و غدار را در خود
پرورش میدارد، جناب شما منحيث مسلمان مؤمن، عاقل،
عالمانه و هوشیارانه تواضع و شکسته نفسی را پیشه خود
ساختید. در حالی که با داشتن علم، فضیلت و دانش سرشار
مقام خویش را در بین اقشار و جامعه، روشن ساختید و با
داشتن همه سجایای نکو، شکسته نفسی میفرمائید درخور
ستایش است. فرموده حضرت ابوالمعانی بیدل (رح) :

به اوج کبریا کز پهلوی عجز است راه آنجا

سر مونی گر اینجا خم شوی بشکن کلاه آنجا

بلی :

شنیدم شبی خواجه بایزید

نیازش باو گفت و پاسخ شنید

که یارب چه آرم من بوالفضول

که یابد دراین بارگاهت قبول

ندا آمد از حضرت ذوالجلال

که فرش است اینجا دوعالم کمال

ز جنس عبادت و علم و عمل

مبراست این کشور بی خلل

متاعی به جز عجز در کار نیست

ریاض ترا کس خریدار نیست

ز جنس شکست هرچه پیدا شود

دراین بارگاه قیمتش وا شود

همچنان :

هرکه خود را کم زند مرد آن بود

خودپسندی پیشه شیطان بود

مرد این میدان توئی و نعمتا

این مقام از پرتو ایمان بود

کس نگوید دوغ من ترش و خراب

وزن چارک را به سیر ایقان بود

من کوه از ذرات ذره کمترم

تابش خورشید را سامان بود

مقصد من از شکست نفس خود

جز بعلم و دانش قرآن بود
 شد نصیب تو مقام عز و عجز
 این فضیلت فضل آن رحمان بود
 پرتو ایمان و اسلام ای عزیز
 روشن و روشنگر تابان بود
 عاصی و گمراه و چون دوره گرد
 نامه اعمال من چندان بود
 این سر تسلیم کویم هر سحر
 از برای معصیت درمان بود
 چون مبارک باد بر تو نعمتا
 حاصل خدمت ترا شایان بود
 من همی بوسم قلم در دست تو
 از خداخواهم همی بران بود
 من به سان ملتمذ بوسم درت
 این مشیت خـاصه انسان بود
 نیست « زرغون » شاعری همچون شما
 جز نوای ناله ام گریان بود
 باعرض حرمت

استغفر الله

Mokhtarzada Nematullah

بنده با قدردانی از سروده زیبای ایشان ، پارچه ای را بنام
 "ادیب مهربان. باوقار" سروده به پیشگاه و حضور شان
 تقدیم نمودم که چنین است :

ادیب مهربان باوقار

باز پیغامی رسید از کوی یار
مشک خیز و مشک بیز و مشکبار
گوی رنگِ خامه اش از مشک تر
یا که از آهوی چین و ، یا تبار
دیده ام روشن شد و ، طبعم روان
شد خزانِ خاطر ، یکدم بهار
گونه زردم شدی برگِ گلاب
بارور ، نخلِ امید و انتظار
بار غم از شانه هایم دور شد
هم کمانِ قامت ، سرو و چنار
کلبه ماتم سرا ، عشرتسرا
مست از پیمانه لطفِ نگار
خیلی جالب کرده ، مطلب را بیان
آن ادیبِ مهربان ، باوقار
او که خود، استادِ خیلی ماهر است
کرده این القاب را بر ما نثار
خواهش این نمله ، زان عالیجناب
نامِ استادی ز ما ، باید کنار
دوغِ ما ، هرچند ترش و تند و تلخ
لطفِ یاران ، کرده او را مزه دار
بنده ، شاگردِ کلاسِ ابتدا
خیلی کوچکتر از آنچه می شمار
نیستم والله و بالله نیستم
جز نوآموزی که باشد تازه کار
دره دانش اگر بودی مرا
پس نمی کردم سوال از اِضطرار
یادِ ما کرده ، خدا یادش کند
در دو عالم سرفراز و رستگار
با همه فامیل ، شاد و تندرست
دور باشد از گزندِ روزگار
فخرِ «نعمت» را نصیب از فضلِ حق
"حضرت زرعون" شده ، از دوستدار